



## ابوذر غفاری در متون فارسی

در اینجا به معرفی برخی از متون فارسی که درباره ابوذر مطالبی آورده‌اند می‌پردازیم:

ابوذر غفاری خداپرست سوسیالیست را می‌توان از نخستین آثار انتشار یافته در زبان فارسی درباره

ابوذر دانست.

این کتاب که نوشته عبدالحمید جوده السحار و ترجمه و نگارش مرحوم دکتر علی شریعتی است

نخستین چاپ آن در ۱۳۳۰ در قطع جیبی در ۱۷۴ صفحه انتشار یافته است.

مرحوم شریعتی در مقدمه چاپ پنجم توضیحاتی آورده است که برای معرفی کتاب به همان اکتفا

می‌کنیم:

مقدمه چاپ پنجم کتاب ابوذر غفاری خداپرست سوسیالیست:



## یادداشت

زندگی ابوذر در تاریخ اسلام تاریک است، بخصوص از آغاز زندگی او، جز پاره‌ای از داستانهای افسانه آمیز، در دست نیست.

پس از آنکه وی در نهضت اسلامی عظمی می‌یابد، گر چه تاریخ بوی توجه فراوان میکند، ولی بیش از آنچه بحفظ جزئیات زندگی وی بپردازد بتعظیمش میکوشد و ازین رو، در روایاتی که امروز درباره حوادث حیات ابوذر در دست داریم اختلاف فراوانی وجود دارد که تعیین صحت و سقم هر یک بر مورخ دشوار و گاه محال می‌نماید.

متن کتاب حاضر بقلم عبدالحمید جوده السحار نویسنده معاصر مصری است ولی من در ترجمه آن از اصل تجاوز کرده‌ام و از نظر تغییراتی که در پرداختن صحنه‌ها داده‌ام و نیز روایات تاریخی دیگری که از منابع مختلف گرد آوری کرده‌ام کتاب با نوشته جوده السحار اختلاف نسبه بسیاری یافته است که میبایست آنرا «ترجمه و نگارش» بشمار آورد.

کوشش من این بوده است که هر جا تاریخ از ابوذر سخنی گفته است در این کتاب بیاورم و این کوشش موجب آن شده است که در چند جا روایات متناقضی بچشم بخورد و این نقصی است که من می‌توانم بخود اطمینان بدهم که در نوشتن شرح حال قهرمانی که تاریخ بروشنی از او سخن نمی‌گوید بخشودنی است بخصوص که نگارش این کتاب بسبک رمان است و اگر محقق تاریخ آن را قابل عفو نشمارد خواننده یک رمان میتواند از آن درگذرد.

استقبال فراوانی که از چاپ اول کتاب شد برای من مایه امیدواری بسیاری شد که بتوانم در آینده نیز کوششهایی را که در گذشته از روی ناامیدی و بر حسب وظیفه اخلاقی و مسئولیت فکری و اجتماعی انجام میدادم با تکیه بر آن گروه ارزنده‌ای که در این ایام تاریک،

روشن و مستقل میاندیشند و در میان این طوفانهای سیاه و وحشی هنوز شعله لرزان انسانیت و آزادی را پاسداری میکنند دنبال کنم. چند سال پیش چاپ اول کتاب از طرف «کانون نشر حقایق اسلامی» انتشار یافت و چون بزودی نایاب شد گروهی از یاران گمنام و بزرگ اندیش تهران هزینه چاپ دوم آن را تعهد کردند و اکنون که سومین چاپش انتشار می‌یابد، امیدوارم بتوانم داستان شگفت آور و پرهیجان یاسر، سمیه و عمار پدر و مادر و پسری را که در راه آرمان مقدس بشری خویش در زیر شکنجه و در میدان نبرد جان سپردند بزودی به روشنفکران و احرار ایران تقدیم کنم.

متن دیگری که در سال ۱۳۴۳ به نگارش در آمده و در جای جای آن به اثر مرحوم دکتر شریعتی استناد شده از علیرضا الهیاری است با مقدمه آقای سید هادی خسرو شاهی که در ۸۰ صفحه و در قطع جیبی توسط شرکت سهامی انتشار، به طبع رسیده است.

برای معرفی کتاب نامبرده مقدمه آن به نظر خوانندگان می‌رسد:

### ابوذر چرا قیام کرد.

۱۴ قرن پیش اسلام آمد و یک تحول اساسی و ریشه‌دار در میان اجتماع و بفتح توده مردم بوجود آورد، عدالت اجتماعی و اقتصادی را بمعنی واقعی کلمه اجرا کرد، حکومتی کاملاً دموکراتیک تشکیل داد و مردم مسلمان را متحد ساخت که همه با هم در راه پیشبرد هدفهای مقدس و جهانی اسلام مبارزه کنند و پیش بروند.

تاریخ، این دوران طلائی از حیات اسلامی را با خطوط درخشانی ضبط کرده و نشان



میدهد که حکومت اسلامی چگونه توانست مساوات و عدالت را در اجتماعات بشری بوجود آورد و همه نیازمندیها و احتیاجات مادی و معنوی توده‌ها را مرتفع سازد...

این وضع تقریباً ادامه داشت تا آنکه بنی‌امیه بریاست «عثمان» و به دستگیری «مروان» و «معاویه» حکومت را در دست گرفته و شکل آنرا تغییر دادند... در این دوران محرومین اجتماع، طبقات رنجبر و زحمتکش، مردم ضعیف و ناتوان در زیر قدمهای جبارانه رباخواران، برده فروشان، ثروتمندان و اشراف اموی - و غیر اموی که تماس مستقیم بادستگاه عثمان و طبقه حاکمه داشتند - پامال گشتند...

ظلم و ستم، زور و فشار، تبعید و اعدام، جای عدل و داد، آزادی و حریت را گرفت. بیت المال مسلمانان بین امویها و اطرافیان و حاشیه نشینان مفتخور دربار عثمان تقسیم شد و املاک و دارائی اصحاب! بحدی زیاد شد که حساب آنرا نتوانستند بر سند! و ارقامی را که درباره اموال و ثروت اصحاب! در دوره عثمان نقل میکنند، جدا حیرت انگیز و قابل توجه است.<sup>(۱)</sup>

بقول استاد «سید قطب»: عثمان خیال کرد که «پیشوا» شدن وی، باو آزادی تصرف در دارائی مسلمانان را میدهد که طبق دلخواه خود «هبه» کند و «بخشش» بنماید! حتی او در جواب انتقاد کنندگان میگفت: پس من برای چه پیشوا شده‌ام؟

او خیال کرد که خلافت به او اجازه میدهد که «بنی معیط» و «بنی‌امیه» را - که از خویشان و

۱- بتاریخ تمدن اسلامی از جرجی زیدان ج ۱ ص ۸۱ و ۸۲ و «علی و مناوئوه» از دکتر نوری جعفر ص ۶۶ و الغدیر از استاد علامه امینی ج ۸ و ص ۲۸۲ بعد مراجع شود.



نزدیکان او بودند- به بهانه اینکه وظیفه او احترام بخانواده است! برگرده مردم سوار کنده<sup>(۱)</sup>  
عثمان بشوهر دخترش «حارث بن حکم» در شب عروسی ۲۰۰۰۰۰ درهم از بیت المال را  
بخشید! و هنگامیکه «زید بن ارقم» خزانه دار باو اعتراض کرد او را از کار برکنار نمود.

عثمان روزی به «زبیر» ۶۰۰۰۰۰ و به «طلحه» ۲۰۰۰۰۰۰ درهم داد و یک پنجم مالیات  
«افریقا» را به «مروان بن حکم» بخشید. خود جناب خلیفه هم هنگامیکه بدست انقلابیون  
کشته شد ۱۵۰۰۰۰ دینار و یک میلیون درهم موجودی داشت و بهای املاک او در «وادی  
اقری» و «حنین» و نواحی دیگر بدویست هزار دینار بالغ میشد. علاوه بر اینها اشتران و اسبان  
فراوانی داشت و گردنبند زنش بقدر ثلث مالیات افریقا قیمت داشت! در همین دوران بود که  
هزاران دینار برای ساختن «کاخ سبز» برای فرماندار وی «معاویه» خرج شد. در واقع امویها  
بیت المال را تیول خود ساختند و مردم زحمتکش و رنجبر در زیر پای عیاشان و سرمایه  
داران اموی محکوم بنا بودی گشتند.

بنابر اقرار مورخین و حتی نویسندگان معاصر اهل سنت از قبیل: سید قطب، محمد  
غزالی، عبدالحمید جوده السحار، قدری قلعه‌چی و دکتر علی الوردی<sup>(۲)</sup> از زمان خلافت  
عثمان سیستم حکومت اسلامی بکلی تغییر شکل و ماهیت داد و این وضع برای «ابوذر» و  
صحابه دیگر پیامبر خدا قابل تحمل نبود.

از اینجا بود که ابوذر قیام کرد، قیام کرد که نابرابریها و نابسامانیهای اجتماع و ظلم و  
ستمهای گروه باصطلاح «زمامداران مسلمین»!! را بر طرف سازد. زیرا او دوره حکومت

۱- عدالت اجتماعی در اسلام از سید قطب، جلد دوم ص ۹۳

۲- در کتابهای: العداله الاجتماعیه فی الاسلام، الاسلام المفتری علیه، ابوذر غفاری، و عاظ السلاطین

عادلانہ پیامبر پاک خدا را دیده بود و معنی عدالت اجتماعی و اقتصادی را بمفهوم واقعی کلمه درک میکرد. سند زنده و مدرک عمدہ «ابوذر» آیه‌ای از قرآن مجید بود که بالصراحه اعلام میدارد:

«والذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل اللہ فبشرهم بعذاب الیم، یوم یحیمی علیها فی نار جهنم. فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لا نفسمکم فذوقوا ما کنتم تکنزون»<sup>(۱)</sup>

کسانیکه طلا و نقره را ذخیره کرده و در راه خدا خرج نمیکنند بعذاب دردناکی آنانرا بشارت ده. روزیکه آنها در آتش جهنم فروخته شده و پیشانیها و پهلوها و پشتهایشان با آن داغ میشود، اینست آنچه برای خود ذخیره کردید، ولی بچشید (نتیجه) آنچه را که برای خود ذخیره میکردید!

«ابن اثیر» مینویسد ابوذر میگفت: مسلمان نباید بیشتر از قوت یک شبانه روز را - در صورتیکه دیگران نیازمندند - پیش خود نگهدارد<sup>(۲)</sup> و این فکر را با استناد بظاهر آیه شریفه و دیدن وضع اجتماعی و فقر عمومی مردم، در همه جا بیان و تبلیغ میکرد و در واقع روزنگار را بر سیاهکاران بنی امیه، بر معاویه و تبهکاران دیگر تنگ و تاریک ساخته بود.

ابوذر روزی که بشام رسید و دید صدها کارگر مشغول ساختن «کاخ سبز» و برای «معاویه» هستند و معاویه با شادی و غرور در آنجا ایستاده و نظاره میکند، بسختی عصبانی شد و گفت ای معاویه اگر این کاخ از مال مردم باشد خیانت است و اگر از مال خودت باشد اسراف.

۱- قرآن مجید سوره توبه آیه ۳۴-۳۵

۲- عصر المأمون، تالیف دکتر رفائی، چاپ قاهره ج ۱ ص ۸



سرانجام «معاویه» به «عثمان» گزارش داد که «ابوذر» دارای طرز فکر «اشتراکی» است و ماجراجوی خطرناکی بوده و کارش اخلاص‌گری مییابد... و عثمان دستور داد که ابوذر را پیش وی بفرستند، و معاویه دستور عثمان را آنطور که «عبدالحمید السحار» نویسنده بزرگ مصری مینویسد<sup>(۱)</sup> چنین اجرا کرد:

«... ابوذر را کشان کشان نزد معاویه آوردند، و در برابر وی سرپا نگاهش داشتند.

معاویه گفت: دشمن خدا و پیغمبر! هر روز بسر وقت ما میائی؟ هرگاه بی اجازه عثمان، یکنفر از اصحاب پیامبر را میکشتم تو بودی، ولی درباره کشتن تو باید از عثمان اجازه بگیرم. ابوذر جواب داد: من دشمن خدا و پیغمبر نیستم، تو و پدرت دشمن خدا و پیغمبر بودید که در ظاهر مسلمان شدید و در باطن کافرید...»<sup>(۲)</sup>

«... ابوذر را بر اشتری که پالان چوبی سختی داشت، سوار کردند و پنج نفر از سرخ پوشان وحشی را مأمور بردن وی ساختند اینان طبق دستور معاویه بسرعت او را میبردند و نمیگذاشتند در راه شام و مدینه اندکی بیاساید، تا اینکه رانهایش پوست انداخت و مرگ بسختی سینه‌اش را میفشرد...»<sup>(۳)</sup>

«... عثمان به ابوذر گفت: از همین امروز باید حرکت کنی، تو را به «ربذه» میفرستم و سپس خطاب بدرباریان خود گفت: ابوذر را از اینجا بیرون کنید! او را سوار شتری میکنید که پالان چوبی بی‌روپوشی داشته باشد و با خشونت تمام تا «ربذه» ببرید و آنجا باید هیچکس مونس

۱- ابوذر غفاری، ترجمه دکتر علی شریعتی، چاپ دوم مشهد.

۲- همان کتاب، ص ۱۵۲

۳- کتاب ابوذر، صفحه ۱۴۰



او نباشد. مروان و سایر درباریان چاپلوس ابوذر را با عصا از کاخ عثمان راندند...» (۱)

عبدالحمید جوذه السحار سپس جریان نزاع «علی» (ع) و عثمان را در موضوع تبعید ابوذر نقل کرده و مینویسد که «عبدالله بن مسعود» صحابی بزرگ پیغمبر هم در «کوفه» به تبعید «ابوذر» اعتراض کرد و عثمان به «ولید» حاکم «کوفه» دستور داد که او را به پایتخت بفرستد.

«... عبدالله بن مسعود چون بمدینه آورده شد وارد مسجد گردید، عثمان به غلام سیاهش گفت: این مرد را از مسجد بیرون کن. او هم ابن مسعود را برداشت و در بیرون مسجد بر زمین کوفت و سپس در خانه خود محبوسش کرد و چیزی بوی نداد تا جان داد!!...» (۲)

در موقع تبعیدی ابوذر هم، چنانکه تواریخ معتبر نوشته‌اند طبق دستور عثمان کسی نتوانست او را بدرقه کند و فقط «علی بن ابیطالب» (ع) با فرزندانش به بدرقه یار و فادار رسول الله (ص) آمدند و او را با چشمانی اشگیبار بدرقه کردند... ابوذر در تبعیدگاه بد آب و هوای «ربذه» تنها جان داد و در زمره رجال بزرگ و انقلابی تاریخ قرار گرفت و «مالک اشتر» او را غسل داد و دفن کرد... (۳)

ابوذر یار وفادار پیامبر پاک خدا، بیجرم دفاع از حق و عدالت و قیام علیه ظلم و ستم، بدست عثمان خلیفه باصلاح اسلامی! در گذشت و نام وی در تاریخ مردان بزرگ اسلام جاودان ماند...

ولی بذری که او پاشیده بود و تبلیغاتی که علیه دستگاه ستمکار و فساد پرور وقت نموده

۱- همان کتاب، ص ۲۶۲

۲- ابوذر غفاری، ص ۱۶۸

۳- برای مزید استفاده درباره مبارزات ابوذر و مبانی اقتصادی او و اعمال ضد اسلامی بنی امیه به کتاب «الغدیر» ج ۸ ص ۲۹۲ تا ۳۸۶ مراجعه شود.





بود سرانجام تاثیر خود را بخشید و گروهی از مسلمانان علیه خلیفه قیام کرده و حکومت جابرانه او را ساقط کردند.

استاد «سید قطب» که خود از برادران سنی ما است، کار انقلابیون را نزدیکتر بروح و حقیقت اسلام و تعلیمات آن میداند و صریحا مینویسد: «...بالاخره آتش انقلاب بر ضد عثمان روشن شد و حق و باطل، خیر و شر در این مسئله بهم آمیخت ولی کسانی که در کارها با دیده اسلام می‌نگرند و اوضاع را با روح اسلامی ارزیابی میکنند باید اعتراف کنند که این انقلاب از نظر کلی با روح و روش اسلام نزدیکتر بود تا راه و روش عثمان و در واقع روش مروان و بنی امیه»<sup>(۱)</sup>

کتابی را که اکنون میخوانید، درباره این موضوع تاریخی بحث میکند و حقایقی را با استفاده از مدرک تاریخ، در این زمینه در اختیار شما میگذارد. این کتاب را آقای «علیرضا الهیاری» یکی از جوانان با ایمانی که در «مسجد هدایت» با او آشنا شدم نوشته است.

آقای الهیاری این کتاب را در «قم» بمن دادند که نخست مطالعه کنم و سپس مقدمه‌ای بر آن بنویسم و نویسنده بطور اجمال قسمتهائی از کتاب را دیده و بعد مقدمه‌ای را که مطالعه فرمودید نوشتم امیدوارم که مطالعه مجموع مقدمه و کتاب برای کسانی که اطلاعاتی درباره «ابوذر» صحابی بزرگ و انقلابی رسول خدا (ص)، و سوسیالیست خدا پرست ندارد، جالب باشد. مزید توفیق نویسنده محترم آقای علیرضا الهیاری را از خدای بزرگ مسئلت دارم.

(قم: ذیحجه الحرام ۱۳۸۳ ه. ق. سید هادی خسرو شاهی)



در برخی از نشریات فارسی نیز مقالاتی درباره ابوذر انتشار یافته است.

از جمله این نشریات مجله سه ماهه مکتب تشیع، در نشریه شماره ۳ خرداد مقاله‌ای از آقای دکتر ناظر زاده کرمانی، در ۲۱ صفحه درباره ابوذر درج کرده است. وی مقاله را با نثری شعرگونه آغاز کرده است که به نظر خوانندگان می‌رسد:

اگر روزی گذارت به ریگستان بی آب و گیاه ریزه افتاد، آنجا نختی درنگ کن، قطره اشکی بیفشان و آهی از سینه برآور، و به ارواح مقدس همه پاکان و نیکانی که در راه رضای پروردگار، تن به رنجها و شکنجه‌های گوناگون در داده، اما سر تسلیم در برابر جباران بی‌باک فرود نیاورده‌اند، درود بفرست.

آنگاه از شهیدی سالخورده و بزرگوار یاد کن که تن خاکی را درون ریگهای گرم ریزه از آزار ناکسان رهانده و جان افلاکی را به آسمان ابدیت رسانده است.

همچنین در قسمتی از سالانه ۲ مکتب تشیع - که به مصاحبه‌های استاد مرحوم علامه طباطبائی درباره شیعه اختصاص یافته است

در صفحه ۲۹۸ مطلبی را درباره ابوذر و علت تبعید وی آورده است که به نظر خوانندگان می‌رسد:

### ابوذر صحابی رسول الله (ص) چرا تبعید شد؟!

شبهه‌ای از اعمال عثمان راه، از مدارک خود اهل سنت، برای شما بیان کردیم، و مأخذ دیگری در خاتمه بحث بشما نشان خواهیم داد.

ولی اینجا میخواهیم درباره ابوذر که بدستور عثمان تبعید شد، طبق وعده‌ای که در توضیح شماره ۳ داده بودیم (آنجا که گفتیم: میگویند ابوذر را در دعوت به اشتراکیت اسلامی



ابن سبأ تحریک کرده بود) بطور خیلی اجمال بحث کنیم.

## ابوذر چه میگفت؟

هنگامیکه حکومت بنی‌امیه بریاست عثمان، بر اسلام مسلط شد، محرومین اجتماع، طبقات زحمتکش، مسلمانان کارگر و رنجبر، در زیر قدمهای رباخواران و برده فروشان و ثروتمندان و اشراف، که تماس مستقیم با دستگاه عثمان داشتند، پامال گشتند...

بیت المال چنانکه قبلاً گفته شد، بین امویین و اطرافیان دربار عثمان تقسیم می‌شد، و املاک و دارائی اصحاب! حساب نداشت.

و ارقامی که «جرجی زیدان» در «تاریخ تمدن اسلامی» ج ۱ ص ۸۱ و ۸۲ و «دکتر نوری جعفر» در کتاب «علی و مناوئوه» ص ۶۶ ببعده و «الغدیر» ج ۸ ص ۲۸۲ ببعده از اموال اصحاب! در دوره عثمان، نقل میکنند، بسیار قابل توجه است.

مثلاً خود عثمان، وقتیکه کشته شد، در نزد خزانه دار او، یکصد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم موجود بود، و بهای املاک او در «وادی القری» و «حنین» و دیگر نواحی، دوست هزار دینار بود، و شتران و اسبان بسیاری داشت. و گردنبندها، بقدر ثلث مالیات افریقا قیمت داشت.

هزارن دینار برای ساختن «کاخ سبز» برای حاکم اسلامی!! «معاویه» خرج شد، امویین بیت المال را تیول خود ساختند، و مردم زحمتکش در زیر پای سرمایه داران اموی له شدند. بنا به اقرار نویسندگان معاصر سنی، از قبیل «دکتر علی وردی» در «وعاظ السلاطین» و «سید قطب» در «العدالة الاجتماعية فسی الاسلام» و «محمد غزالی» در



«الاسلام المفتری علیه...» و «عبدالحمید جوده السحار» در «ابوذر غفاری» و «قدری قلعه چی» در «ابوذر غفاری» و...

در زمان ریاست و خلافت عثمان، سیستم حکومت اسلامی، بکلی عوض شد و ابوذر این وضع را نمی توانست تحمل کند، و نمیتوانست ببیند که عده‌ای از مسلمین گرسنه و برهنه باشند، ولی یک تیب خاصی، بعنوان زمامدار مسلمین! در عیش و نوش باشند، زیرا ابوذر دوره عدالت اجتماعی و اقتصادی رسول اکرم (ص) را دیده بود، و خوب میدانست که سیستم اقتصادی اسلامی چگونه است.

روی همین اصل بود که با استناد به آیه شریفه ذیل، مبارزه خود را علیه حکام وقت شروع کرد.

«والذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم، یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکتزون»<sup>(۱)</sup>

ترجمه: کسانی که طلا و نقره را ذخیره کرده و در راه خدا خرج نمی کنند، به عذاب دردناکی آنان را بشارت ده، روزیکه آنها در آتش جهنم افروخته شده و پیشانیها و پهلوها و پشتهاشان با آن داغ میشود، این است آنچه برای خود ذخیره کردید، پس بجشید (نتیجه) آنچه را برای خود ذخیره میکردید. «ابن اثیر» می نویسد: ابوذر میگفت: مسلمان نباید، بیشتر از قوت یک شبانه روز را (اگر دیگران نداشته باشند) پیش خود نگهدارد («عصر المأمون» ج ۱ ص ۸).



ابوذر، این طرز فکر را، از رسول الله یاد گرفته بود، و لذا وقتی که به شام رسید، و دید صدها کارگر بساختن «کاخ سبز» برای معاویه مشغول هستند، و معاویه با شادی زیادی آنجا ایستاده است، سخت عصبانی شد، و به معاویه گفت: ای معاویه! اگر این از مال مردم است خیانت است، و اگر از خودت میباشد، اسراف.

ابوذر هر کجا میرفت این فکر را با استناد بظاهر آیه شریفه، تبلیغ میکرد، و روزگار را برای معاویه و بنی امیه، در شام تنگ کرده بود، و سرانجام معاویه به عثمان نوشت، که ابوذر وضع ما را بهم میزند، و اخلاصگر و ماجراجوی خطرناکی است! و عثمان در جواب نوشت که او را پیش من بفرست!...

معاویه تا دستور را گرفت، فرمان داد، ابوذر را پیش او بیاورند. (۱):

«... ابوذر را کشان کشان نزد معاویه آوردند و در برابر وی سر پا نگاهش داشتند!

معاویه گفت: دشمن خدا و پیغمبر! هر روز بسر وقت مامیانی؟ هر گاه بی اجازه عثمان، یکنفر از اصحاب پیغمبر را میکشتم، تو بودی، ولی درباره کشتن تو، باید از عثمان اجازه بگیرم.

ابوذر جواب داد: من دشمن خدا و پیغمبر نیستم، تو و پدرت دشمن خدا و پیغمبر بودید که در ظاهر مسلمان شدید و در باطن کافرید» (ص ۱۴۰ کتاب).

«... ابوذر را بر شترنی که پالان چوبی سختی داشت سوار کردند، و پنج نفر از سرخ پوستان و حشی را، مأمور بردن وی ساختند، ایشان طبق دستور معاویه بسرعت او را میبردند، و

۱- بقیه این داستان را خوبست از قول «عبدالحمید جوده السحار» نویسنده بزرگ مصری، در کتاب «ابوذر

غفاری» ترجمه علی شریعتی ط ۲ مشهد. بشنوید



نمیگذاشتند در راه شام و مدینه اندکی بیاساید، تا اینکه رانهایش پوست انداخت و مرگ بسختی سینه‌اش را میفشرد...» (ص ۱۵۲ کتاب).

«... عثمان به ابوذر گفت: از همین امروز باید حرکت کنی، تو را به «ربذه» میفرستم، سپس خطاب بدرباریان کرد و گفت:

ابوذر را از اینجا بیرون کنید! او را سوار شتری میکنید که پالان چوبی بی روپوش داشته باشد و با خشونت تمام تا «ربذه» بیریدش! آنجا باید هیچکس مونس او نباشد! مروان و سایر درباریان چاپلوس، ابوذر را با عصا از کاخ عثمان رانندند» (ص ۱۶۲ کتاب).  
عبدالحمید سپس جریان نزاع علی (ع) و عثمان را در موضوع تبعید ابوذر نقل کرده و داستان دیگری را نقل میکند:

«عبدالله بن مسعود، صحابی بزرگ پیغمبر، در کوفه از تبعید ابوذر خبر دار شد و بکنایه در خطبه‌ای گفت: مردم شما این آیه را نشنیده‌اید: «ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم» شما آنهایی هستید که خودهاتان را میکشید، وعده‌ای از خودتان را تبعید میکنید؟

عثمان به ولید، حاکم کوفه، دستور داد، وارد مسجد گردید، عثمان به غلام سیاهش گفت: این مرد را از مسجد بیرون کن! او هم ابن مسعود را برداشت و در بیرون مسجد بزمین کوفت و سپس در خانه خود محبوسش کرد و چیزی بوی نداد تا جان داد.» (ص ۱۶۸ کتاب)

موقع تبعید ابوذر هم چنانکه تواربخ نوشته‌اند، با وجود اینکه عثمان دستور داده بود کسی او را بدرقه نکند، فقط علی بن ابیطالب با فرزندان‌ش به بدرقه یار رسول الله (ص) آمدند، و او را با چشمانی اشکبار، بدرقه کردند.



ابوذر در تبعیدگاه بد آب و هوای «ریذه» تنها جان داد و «مالک اشتر» او را غسل داد و کفن کرد...

(راجع به مبارزات ابوذر و مبانی اقتصادی او و اعمال بنی امیه بر ضد بنی امیه ج ۸ الغدیر علامه امینی تبریز از ص ۲۹۲ تا ص ۳۸۶ حتما دیده شود).

این بود اجمالی از اعمال «عثمان» خلیفه اموی و برای مزید استفاده بکتابهای: «مروج الذهب» و ج ۲ ط ۳ ص ۳۴۴ ببعد و «الغدیر» و ج ۸ ص ۹۷ ببعد تا ص ۳۰۰ (استاد امینی تحت عنوان اعمال زیادی را از عثمان طبق مدارک خود اهل سنت، نقل میکند که همه آنها خلاف سنت رسول الله (ص) و قوانین اسلامی است).

و «تاریخ مفصل اسلام» و ج ۱ ص ۱۴۳ ببعد و «تاریخ روضه الصفا» ج ۲ ط جدید ص ۷۰۷ تا ۸۹۴ و «النص و الاجتهاد» مرحوم شرف الدین ط نجف ص ۲۱۶ ببعد و «دائرة المعارف» فرید و جدی ج ۶ ص ۱۶۵ ببعد، و «عقاید الاسلام» مرحوم مقدس اردبیلی ص ۴۷۲ به بعد (ط ۱۳۲۲هـ) و «ناسخ التواریخ» جلد خلفا ط جدید (محمدی) ص ۴۵۳ به بعد و «جانشینان محکوم» ترجمه فارسی «الاستغاثه فی بدع الثلاثه» (ط تهران ۱۳۷۰هـ) ص ۹۶ تا ۱۱۵ و ... مراجعه شود.

قسمتی از کتاب حذیقه الشیعه تالیف: دانشمند بزرگ شیعه احمد بن محمد معروف به

مقدس اردبیلی متوفی ۹۹۳ صفحه ۲۹۶-۲۹۳

ششم از مطاعن او آنکه رنجانید و اخراج نمود اباذر را و آن چنانست که اهل سیر نقل کرده‌اند که روزی مبلغی کلی از مال بیت المال در مجلس عثمان حاضر کرده بودند که بر بنی امیه قسمت کنند بحسب اتفاق ابوذر نیز بمهمی به آن مجلس آمده بود عثمان با ابوذر گفت

هیچ میدانی که این زر چیست؟ گفت: نه، گفت چند هزار دینار است و انتظار می‌برم که مثل آن نیز بیاورند و بهر که خواهم بدهم ابوذر گفت امر از تست ولیکن به یاد داری که یک صبحی به خدمت رسول خدا (ص) رفتیم دلگیر و تنگدل بود و هیچکس جرأت نکرد که از وجه ملال پرسد و در وقت پسین که به خدمت آن حضرت رفتیم خوشوقت و خوشحال بود پس سبب دلگیری صبح و خوشحالی پسین را از آنحضرت پرسیدیم فرمود صبح بیت المال را به جمعی قسمت نمودم چهار دینار مانده بود مستحق در آن ساعت حاضر نبود که باو تسلیم نمایم از آن جهت محزون بودم و لحظه‌ای قبل از این به مصرف رسانیدم به سبب آن مسرور و خوشحالم.

پس عثمان متوجه کعب الاحبار شده گفت یا کعب چه حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال را به مستحق رساند و بعضی را حفظ نماید تا بمرور ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت حرجی و اثمی نیست ابوذر گفت یا کعب تو احکام شریعت را نمیدانی و آیه والذین یکنزون الذهب و الفضة را تا به آخر باو خواند که معنیش آنست که آنهایی که طلا و نقره را نگه میدارند و در راه خدا نفقه نمیکنند ایشانرا بعد از الیم بشارت دهید پس عثمان به ابی‌ذر گفت این مرتبه به جهت مصاحبت رسول از تو عفو کردم اگر بار دیگر در حضور من اینچنین جرأتی کنی و اینچنین سخنی گوئی تو را خواهم کشت ابوذر گفت تو بر کشتن من قادر نیستی لیکن رسول خدا (ص) مرا خبر داده که چون آل عاص به سی رسند قرآن را برای خود تأویل نمایند و دین را تباه کنند و تو را که ابوذری از بلاد و معموری اخراج نمایند عثمان از جمعی که حاضر بودند پرسید که این حدیث را از پیغمبر شنیده‌اید به جهت خاطر عثمان تکذیب او نمودند، عثمان گفت علی را حاضر کنید تا از او تحقیق نمایم که





ابوذر صادق است یا کاذب. و چون حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد عثمان گفت یا ابالحسن آنچه ابوذر میگوید تو از رسول خدا شنیده‌ای آن حضرت فرمود که من از رسول خدا (ص) شنیده‌ام که گفت «ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی احد اصدق لهجه من ابوذر» جمعی که از اصحاب حاضر بودند تصدیق امیر المؤمنین (ع) کردند ابوذر بگریست و گفت الحمد لله که من دروغ گو نیستم عثمان گفت یا اباذر بحق رسول الله (ص) بگو که کجا میخواهی که اقامت نمائی و از کجا کراحت داری گفت در حرمین میخواهم که ساکن باشم و به عبادت حق تعالی قیام نمایم اما رسول خدا مرا خبر داده که ترا از حرمین دور خواهند کرد و نخواهند گذاشت که ترا در یکی از این دو حرم مقام باشد و به ریزه خواهند فرستاد و تو آنجا زندگانی بتهائی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محسور خواهی شد و تنها به عرصه قیامت خواهی آمد و تنها به بهشت داخل خواهی شد و چون از دار دنیا بعالم بقا خواهی رفت جمعی از عراق خواهند رسید و ترا تجهیز و تکفین خواهند کرد و رسول خدا در غزوه تبوک مرا بر این احوال مطلع ساخته بود.

پس عثمان بفرمود تا ابوذر را از مدینه اخراج نمایند و بر شتر برهنه سوار کنند و به ریزه فرستند و منادی او ندا کرد که کسی او را مشایعت نکند و کسی بحال او التفات ننماید پس ابوذر را چنانکه حکم شده بود بر شتر برهنه سوار کردند و شخصی را بر او موکل کردند که بریزه‌اش رساند لیکن در حین اخراج امیرالمؤمنین و حسنین (ع) و عبدالله عباس و عمار و مقداد مشایعتش نمودند و چند فرسخ با او همراهی کردند هر یک او را در راه به ثواب جزیل بشارت میدادند و تسلی خاطر و دل غمگین او می نمودند و به صبر و شکرش وصیت میکردند بعد از آن یاران و همراهان بسیار گریسته او را وداع کردند و او بادختری که داشت



در ریزه که رباطیست در بیابانی بغایت مهیب و مسکن و ماوای وحوش است و از هر طرف تا به آبادانی بیست و پنج فرسخ راهست مقیم شدند و مدتها در آنجا ساکن بودند و به آن آب شور که در آنمقام بود و علف صحرا زندگانی میگذرانیدند تا مریض شد و در حین نزع دخترش می‌گریست و میگفت من درین صحرا تنها و بی مددکار و بی کس چگونه تجهیز و تکفین تو نمایم گفت ای دختر دل فارغ دار که پیغمبر خدا مرا خبر داده است که بعد از مرگ من قافله‌ای از عراق می‌رسد و از آن میان مردی عزیز بحلّه نفیس مرا کفن خواهد کرد پس برحمت الهی پیوست دخترش منتظر بود که قافله از عراق رسید و دختر ابوذر بر سر راه رفته گفت که ابوذر غفاری مصاحب رسول خدا از دنیای غدار به رحمت خدای غفار و اصل شد مردم قافله چون نام ابوذر شنیدند از مرکبان فرود آمدند و بگریه افتادند و مردی از جمله تجار از میان هزار حله که دربار داشت حله فاخری انتخاب نموده ابوذر را تکفین نموده به احترام تمام او را دفن نمودند.

و بعضی روایت کرده که زنی باغلامی با او بودند گفت مرا کفن کنید و بر سر راه بگذارید تا آنجماعت که می‌رسد شما را بر دفن من مدد نمایند این مسعود با جمعی از عراق رسیدند این مسعود گفت صدق رسول الله من از آنحضرت شنیدم که گفت ابوذر تنها زندگانی کند و تنها میرد و تنها محشور شود و بر او نماز کردند و دفنش نمودند و بعضی روایت کرده‌اند که هنوز در حالت نزع بود که قافله رسیدند و مالک اشتر در آن میان بود و چون ببالینش آمدند ابوذر گفت بشارت باد شما را که رسول خدا فرموده که جمعی از دوستان خدا ترا دفن خواهند کرد پس روی به آن جمع کرده گفت کدام یک از شما در منصب دنیا دخل نداشته‌اید از آن میان یک کس گفت من اینحال دارم گفت تو مرا در جامه خود کفن کن (خواهی کرد خ ل) پس آن جمع



به تکفین او قیام نمودند و ابن مسعود رسیده نماز بر او گذارد و در دفنش مدد نمود و باز ماندگان او را بشهر بردند و او به بهشت رفت و آنکه بر او ظلم کرد روز قیامت جوابش باید گفت.

### دائرة المعارف تشیع: جلد اول

همچنین دایرة المعارف تشیع در حرف الف در باره ابوذر چنین آورده است:

ابوذر غفاری، جندب بن جناده (جندب به فتح دال نیز آمده است)، از قبیله غفار، از شاخه کنانه، از گروه قبایل مضر. در نام او و نام اجدادش اختلاف است. نام جندب از همه مشهورتر است. نام او را جندب بن السکن و لقبش را بریر نیز گفته‌اند. مادرش رمله نیز از قبیله غفار بوده است. ابوذر از سابقین در اسلام است و او را نفر چهارم یا پنجم از لحاظ سبقت در اسلام گفته‌اند، ولی او از کسانی نبود که در مکه می‌زیستند، بلکه بنا به چند روایت که درباره اسلام او ذکر کرده‌اند او در مکه به حضور حضرت رسول (ص) مشرف شده و اسلام آورده و بعد به میان قوم خود بازگشته است و حتی در جنگهای بدر و احد و خندق نیز شرکت نداشته است و پس از جنگ خندق به مدینه رفته است. ابوذر شخصیت دینی بارزی بوده است که عمیقاً به اعتقادات خود وابسته بوده و در اندیشه‌های دینی خود تک‌رو و منفرد بوده است و به همین جهت حضرت رسول (ص) درباره او فرموده بود: «رحم الله اباًذر یعیش وحده و یموت وحده و یحشر وحده» (خداوند ابوذر را پیام‌رزا تنها زندگی می‌کند و تنها می‌میرد و تنها محشور می‌شود). این «تنهایی» و را اگر چه به تنهایی و عزلت ظاهری گرفته‌اند، اما مراد حضرت رسول (ص) بیشتر استقلال فکری و عدم تجانس او با بیشتر معاصرانش بوده است



و «یحشر و حده» اشاره به همین است.

داستان اسلام آوردن ابوذر و زندگی و رفتار و اقوال او همگی موید آنست که او تک رو و مستقل از محیط اجتماعی و تاثیر معاصران و بی پروا و بی اعتنا به ابنای زمان خود بوده است. او حتی پیش از اسلام آوردنش «خدا شناس» بوده است و به قول ابو معشر نجیح: «کان یتاله فی الجاهلیه».

هنگامی که خبر ظهور حضرت رسول (ص) را شنید و به مکه شتافت در شبی مهتاب پیش از آنکه به حضور حضرت برسد و اسلام را بپذیرد دو زن را دید که در کعبه اساف و نائله (دو بت معروف قریش که اولی را نرینه و دومی را مادینه می پنداشتند) را می خواندند. ابوذر بی پروا به آن دو زن گفت که چرا یکی را به دیگری شوهر نمی دهید؟ در همین زمینه باز هم مذکور است که او و برادرش انیس در یکی از ماههای حرام از قبیله خود بیرون رفتند زیرا قبیله غفار رعایت ماههای حرام را نمی کردند. درباره صراحت لهجه و صدق گفتار او حدیثی از حضرت روایت شده است که فرموده است: در زیر آسمان آبی و بر روی زمین خاکی راستگوتر و صریح الهجه تر از ابوذر نیست (ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجه اصدق من ابی ذر) و در باره زهد و قناعت و بی اعتنائی او به دنیا باز حدیثی از حضرت رسول (ص) روایت شده است که فرمود: هر که می خواهد فروتنی عیسی بن مریم (ع) را ببیند به ابوذر نظر افکند. زهد پیشگی او وی را مخالف اغنیاء و طرفدار ضعفاء ساخته بود و همین امر سبب شد که او ثروت زیاد عهد عثمان و بذل و بخششهای او و معاویه را بر نتافت و این معنی با صراحت لهجه و بی پروائی او توأم شد و زبان به اعتراض بر معاویه و عثمان بگشود که موجب نفی او به ربنده (واقع بر سر راه مدینه به مکه تقریباً در چهار کیلومتری



مدینه) گردید.

جلالت قدر و علو مقام ابوذر در نزد اصحاب رسول خدا (ص) به درجه‌ای بوده است که عمر به هنگام تنظیم دیوان برای تعیین مستمری برای اصحاب رسول خدا (ص) او را در ردیف جنگجویان بدر قرار داد، با آنکه او در این جنگ شرکت نکرده بود. عمر چهار تن از بزرگان اصحاب را که در جنگ بدر شرکت نداشتند در ردیف شرکت کنندگان قرار داد و این چهار تن از بزرگان اصحاب را که در جنگ بدر شرکت نداشتند در ردیف شرکت کنندگان قرار داد و این چهار تن حسن و حسین (ع) و سلمان و ابوذر بودند. ابوذر در سال ۲۳ ق هجری هنگامی که معاویه به بیزانس (روم شرقی) حمله کرد جزو سپاهیان او بود و نیز به هنگام فتح قبرس در سپاه معاویه بود. اما پس از قتل عمر و خلافت عثمان، معاویه به استظهار او در خرج گشاده دستی کرد و این امر بر ابوذر که مردی زاهد و سختگیر و حامی فقرا و ضعفا بود گران آمد و شروع به انتقاد از معاویه کرد. معاویه به عثمان شکایت کرد و عثمان او را به مدینه فرا خواند و چون در مدینه با عثمان نیز درشتی آغاز نهاد عثمان او را به ربذه تبعید کرد. ابوذر نظر به زهد و سختگیری در امر معاش هرگز در کارهای حکومتی شرکت نکرد و حتی از کسانی که کار دولتی قبول می‌کردند متنفر بود. روزی ابو موسی اشعری او را برادر خود خواند ولی او ابو موسی را از خود راند و گفت: تو وقتی برادر من بودی که کار دولتی نداشتی.

ابوذر در کتب شیعه از جمله دوستان و موالیان حضرت امیر (ع) و خاندان او شمرده شده است و روایتی هست که حضرت امیر و حسن و حسین (ع) و عمار و عبدالله بن جعفر او را به هنگام تبعید به ربذه مشایعت کردند و سخنانی گفتند. دوستی او با خاندان ولایت از روایتی معلوم می‌شود که ابن قتیبه در المعارف ذکر کرده است، بنا به این روایت ابوذر از حلقه در



کعبه گرفته بود و با معرفی خود حدیثی از حضرت رسول (ص) روایت می‌کرد که: مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من ركبها نجا (مثل اهل بیت من همان مثل کشتی نوح است که هر که سوار آن شد رهایی یافت). ابوذر از جمله چند تنی بود که از بیعت ابوبکر تخلف کردند و میل به علی (ع) داشتند و نیز از جمله کسانی بود که بر بیعت به عثمان و کنار گذاشتن علی (ع) تأسف خوردند.

طبری در حوادث سال ۳۵ق به روایت از سیف بن عمر نقل می‌کند که چون «ابن السوداء» وارد شام شد با ابوذر ملاقات کرد و او را بر ضد معاویه، به جهت گشاده دستی‌هایش در اموال مسلمین، تحریک و اغوا کرد. مقصود از «ابن السوداء» عبدالله بن سبا است که بنا بر مشهور در اصل از یهودیان یمن بود و پس از اسلام جزو غلات شیعه گردید.

درباره شخصیت افسانه‌ای عبدالله بن سبا شک شده است و یکی از معاصران (مرتضی عسکری) کتابی به همین نام درباره شخصیت اساطیری او و جرح و تضعیف روایات منسوب به سیف بن عمر و قدح درباره او پرداخته است. آنچه در اینجا باید متذکر شد علاوه بر جرح و ضعف سیف بن عمر که باید به کتاب مذکور مراجعه کرد تردید در حدیث مذکور از نظر موضوع و محتوای آنست. زیرا شخص تکرو آزاد اندیشی مانند ابوذر که حضرت رسول (ص) به استقلال فکری و صراحت لهجه او گواهی داده است و کسی که در جاهلیت از قوم خود به جهت عدم رعایت ماههای حرام دوری می‌کند و قدرت تفکر او به اندازه‌ای بود که پیش از تشرف به حضور حضرت رسول (ص) خداشناس و خداپرست بوده است و عمر اهمیت و جلالت و مقام بلند او را شناخته و به غازیان بدر ملحق ساخته است و کسی که از ابوموسی اشعری و ابوهریره دو صحابی معروف و مشهور به جهت قبول اعمال دولتی



دوری می‌گزیند، چگونه گول شخص مجهول الهویه‌ای را می‌خورد و به تحریک او به مخالفت با معاویه و عثمان برمی‌خیزد. شرح حال او نشان می‌دهد که او همیشه مخالف با تجمل ثروتمندان بوده و سخت طرفدار ضعفا و تقسیم عادلانه بیت‌المال و غنایم جنگی بوده است، نه اینکه در آخر عمرش به یکبار و ناگهان با ملاقات با مردی ناشناس دگرگون شود و بر معاویه و دیگران بتازد. کلید جعلی بودن این خبر در قول خود طبری است که می‌گوید: «در باره علت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه سخنان زیادی گفته‌اند که من بیشتر آن را نمی‌پسندم، اما کسانی که معاویه را در این کار عذر نهاده‌اند قصه‌ای گفته‌اند که سری آن را به من نوشته و او از شعیب نقل کرده و او از سیف بن عمر و او از یزید فقعسی روایت کرده است...». پس این روایت مال کسانی است که خواسته‌اند برای معاویه در این کار نادرست فرستادن ابوذر از شام به مدینه عذری بتراشند و علت آن، جریانات فکری بعدی در عالم اسلام است که خواسته‌اند اصحاب حضرت رسول (ص) را حتی الامکان از اعمال ناصواب و ناروا بری معرفی کنند. و آنان را مجتهد بدانند و برای کارهایشان که زشتی آن مسلم است راه فراری پیدا کنند. این امر اعتقاد به صحابه جزو اعتقادات دینی اهل سنت و جماعت شده است و به همین جهت طبری روایاتی را که در آن معاویه آشکارا محکوم شده است نقل نمی‌کند و ذکر آن را «دوست ندارد». جااعلان و واضعان این روایت خواسته‌اند دامن معاویه را از منقصدتی که گریبانگیر او شده است پاک نگاهدارند و چنین روایتی را جعل کرده‌اند. درباره رابطه ابوذر با عثمان نیز چنین است. تمام روایاتی که در طبری ذکر شده و به موجب آن ابوذر به اختیار به ریذه رفته است و مطیع کامل عثمان بوده است از راه سری از سیف بن عمر روایت شده است و مقصود از آن تبرئه عثمان بوده است. باز طبری پس از ذکر روایات درباره تبعید



ابوذر می‌گوید: «اما دیگران در سبب آن چیزهای زیاد و اموری زشت و ناروا گفته‌اند که من ذکر آن را دوست نمی‌دارم». علت اینکه طبری روایات دیگر را نمی‌خواهد ذکر کند و آن را «شنیع» می‌خواند اعتقاد دینی و مذهبی او درباره خلفای راشدین و صحابه است و ذکر هر امری را که موجب اهانت به یکی از صحابه باشد شنیع می‌داند. شیعه در انکار برخلاف عثمان از جمله «مطاعن» او همین مسأله تبعید ابوذر را به ریزه می‌دانند. در حقیقت این مسأله از شکل تاریخی آن خارج شده و صورت دینی و اعتقادی به خود گرفته است. قاضی عبدالجبار معتزل در جلد امامت از کتاب مغنی به ایرادات شیعه پاسخ گفته است و گفته است که خروج ابوذر به ریزه به اختیار خودش بوده است و علاوه بر آن عثمان ترسید که از وجود ابوذر در مدینه فتنه‌ای حادث شود، چنانکه عمر نیز نصرین الحجاج را از مدینه بیرون کرد و نیز ابوذر نمی‌توانسته است جلو زبان خود را بگیرد و مردی خشن و تند رفتار و تند گفتار بوده است و شاید عثمان ترسیده است که مردم مدینه به جهت همین اخلاق تند و خشن او را آزار برسانند و به جهت رعایت مصلحت خود ابوذر او را تبعید کرده است. سید مرتضی در کتاب الشافی که جوابی بر قسمت امامت کتاب المغنی قاضی عبدالجبار است، معاذیری را که قاضی از طرف عثمان ذکر کرده است نقض کرده است و گفته است هیچکس به اختیار از مدینه به جای بد و دور افتاده‌ای مانند ریزه نمی‌رود و مقایسه تبعید او با تبعید نصر بن الحجاج از سوی عمر مقایسه درستی نیست، زیرا ابوذر به جهت امر به معروف و نهی از منکر تبعید شد در حالیکه عمر نصرین الحجاج را برای آن تبعید کرد که زنان مدینه مفتون جوانی و جمال او شده بودند.

ابوذر در سال ۳۱ یا ۳۲ در ریزه محل تبعید خود در حالی که از مال دنیا چیز قابلی بجای





نگذاشت و جز همسر خود کسی را در آن بیابان نداشت و فات یافت و بنا به روایت، عبدالله بن مسعود که با تنی چند از آنجا عبور می‌کرد بر او نماز خواند و او را در همانجا به خاک سپرده و فرمایش رسول گرامی (ص) که فرمود «رحم الله اباذر یعیش وحده و یموت وحده و یحشر وحده» را تکرار نمود.

منابع: الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، قرطبی، الاصابه فی تمیز الصحابه، عسقلانی، ج ۴؛ بحار الانوار مجلسی، ج ۶؛ تاریخ الرسل و الملوک، طبری، تاریخ یعقوبی، الشافی، سید مرتضی علم الهدی، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، طبقات، کاتب واقدی، بخش اول، ۱۶۱-۱۷۵، طبقات الحنفیه، ابن الخیاط، ۱، ۷۱، مروج الذهب، مسعودی، ۸۶-۸۳/۳، المعارف، ابن قتیبه، ۲۵۲-۲۵۳، المغنی، قاضی عبدالجبار، ۵۴/۲-۵۵، ابوذر، شماره ۳ از مجموعه آثار دکتر شریعتی.

و در قسمتی از کتاب **خلافت و ولایت** صفحه ۲۶۳ تا ۲۶۵ نوشته مرحوم استاد محمد تقی شریعتی آمده است: **تال جامع علوم انسانی**

روزی که ابوذر را تبعید کرد، علی با پسرانش بدرقه او رفتند. علی به حسنین گفت با عمویتان خدا حافظی کنید! آنها خدا حافظی کردند و علی خود نیز بعنوان خدا حافظی ابوذر را دلداری داد:

یا اباذر! انک غضبت لله فارح من غضبت له. ان القوم خافوک علی دنیا هم و خفتهم علی دینک.

ابوذر! تو بخاطر خدا خشمگین شدی، به آنکس که بخاطر او خشم کردی امیدوار باش!



این مردم بر دنیای خویش از تو ترسیدند و تو بر دین خود از آنها ترسیدی. (پاورقی ۱: نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰)

ببینید کار بکجا کشیده است؟

عثمان، مروان و حکم پدرش (دو تبعیدی پیغمبر) را از طائف آورده که ابوبکر جرأت نکرد. عمر هم نیامد. عثمان ایشان را بر مردم مسلط کرده است، اکنون مروان آمده جلو علی که مگر تو امر خلیفه را نشنیدی که نباید احدی از ابوذر بدرقه کند؟ گفت کنار برو! مگر هر چه را خلیفه امر کند بر ما واجب می شود ولو خلاف امر خدا باشد؟! او با کمال پرروئی سواره آمد جلو علی ایستاد. علی هم چند تازیانه به سر و گوش مرکبش کوبید و کنارش زد. بالاخره با ابوذر خداحافظی کرد و به منزل برگشت، بلافاصله در را کوبیدند که «اجب امیرالمومنین!» - یعنی عثمان - شما را می خواند، علی بلند شد رفت منزل عثمان، آنجا خلیفه است و مروان.

شنیده بودی که ما غدقن کرده بودیم کسی بدرقه ابوذر نرود؟

- آری شنیده بودم.

- پس چرا تخلف کردی؟

- مگر هر چه تو امر کنی بر ما لازم می شود؟

- چرا به مروان جسارت کردی؟

- جسارت نکردم، مزاحم من شد دو تا تازیانه به سر و گوش اسبش زدم، اسب من

اینجاست برود دو تا تازیانه به آن بزند.

گفت تو پیش من عزیزتر از مروان نیستی، می خواهی سخنانی بتو بگویم که ناراحت



شوی؟

- اگر یک کلمه ناسزاگفتی چندین برابر خواهی شنید، غضب تو بر من همانند غضب

اسب است بر لگام خودش، اسب بر لگامش غضب کند، چه کاری می‌تواند بکند؟!

تمام موازین اجتماعی و ارزشهائی که اسلام در جامعه، مرسوم و معتبر کرده بود از بین رفت و برگشت بهمان عصر جاهلیت و ارزشهای جاهلی دو مرتبه در جامعه اسلامی اعتبار پیدا کرد، جای تقوا و پاکدامنی رانسب و نژاد گرفت، و جای لیاقت و کار دانی را خویشاوندی و تقرب به دستگاه خلافت، و جای صداقت و امانت را تملق گوئی و حقه بازی و پشت هم اندازی، ولی دود همه این آتوها به چشم شخص خلیفه رفت و بعد به چشم مسلمین.

**ابوذر غفاری - اولین انقلابی اسلام، کتاب دیگری است درباره ابوذر**

**غفاری است.**

این کتاب که توسط دکتر سید جعفر شهیدی ترجمه و به نگارش در آمده، ابتدا در سال ۱۳۲۹ و سپس در ۱۳۷۰ توسط نشر سایه در ۱۲۸ صفحه انتشار یافته است. این کتاب بیشتر در رابطه با نظریات اقتصادی ابوذر و بویژه در رابطه با موضع گیری علمای مصر و الازهر در برابر کتاب (اسلام و سوسیالیسم) به جهت گیری پرداخته است.

هر چند دوران اقتدار مارکسیسم به سر آمده و پرداختن به رد و قبول چنین کتابهایی نیز موضوع داغی نیست، اما از آنجا که در مقدمه کتاب به شیوه خاصی به نظریات اقتصادی ابوذر پرداخته و تاریخچه‌ای از ابوذر شناسی و ابوذر ستیزی آورده است بی‌مناسبت نیست که بخشی از مقدمه این کتاب را با هم بخوانیم، هر چند نقل هر گونه مطلبی از نویسندگان مختلف به معنی قبول نظریات آنان نیست.



از سال چهارم هجرت که جنگ با (بنی نضیر) رخ داد تا سال دوازدهم (که لشکر کشی مسلمانان به ایران و روم آغاز شد)، دو نوع در آمد، عاید مسلمانان گردید، یکی مالها و سرزمینهایی که صاحبان آنان بدون جنگ تسلیم می شدند، و دیگر زمینها و مالهایی که با نیروی نظامی بدست می آمد.

در آمد از نوع نخست را در اصطلاح فقهی (فیی) می نامند و نوع دوم را (غنیمت) یا (دارالحرب).

فیی از آن پیغمبر و بعد از آن امام است (قطع نظر از اختلافات در جزئیات فتواها). پیغمبر از آن مالها یک پنجم را خود بر می داشت و مانده را به مصارف لشکر و مسلمانان می رساند، اما غنیمت چه زمین و چه مال به ترتیب خاص بین جنگجویان و دیگر مسلمانان قسمت می شد، در دوره پیغمبر و عصر ابوبکر این درآمدها چندان نبود که هزینه سالیانه مسلمانان را تامین کند، چه رسد بدان که از آن اندوخته ای بنهند. کشورگشایی در ناحیه شرق و غرب و شمال آغاز شد و در آمد سرزمینهای ایران و روم و مصر به مدینه رسید و (عمر) دفتر مستمری بگیران را ترتیب داد و رقم حقوق آنان را بر اساس شرکت در جنگها و یا سبقت آنان در مسلمان شدن معین کرد.

دسته ای که رقم بیشتری از خزانه اسلامی می گرفتند، به تجارت پرداختند، و چون پیش از اسلام هم در این کار ورزیده شده بودند، طولی نکشید که میزان دارایی ایشان بالا رفت و برای نخستین بار طبقه ثروتمند در اسلام پدیدار شد که مایه و ذخیره اصلی آنان از خزانه عمومی بودند از کسب و بازرگانی.

مراقبتی که (عمر) در رسیدگی به دارایی این طبقه داشت و گاه و بیگاه مازاد مالهای آنان را



می‌گرفت، مانع می‌شد که اینان ثروتی به دست آورند. اما همین که عثمان به خلافت رسید از یک سو آن سختگیرها برداشته شد، از سویی به خاطر افزایش در آمد، خلیفه مبلغ پرداخت به ایشان را بالا برد و از سوی دیگر رخصت داد زمینهایی را که مسلمانان در عراق و نقاط دور دست در تصرف دارند<sup>(۱)</sup> باز مینهایی که در حجاز داشتند معاوضه کنند. این دگرگونیهای پی در پی به ثروت این عده افزود. نتیجه آن که سربازان و مسلمانان تنگدست متوجه شدند در آمد این طبقه از بیت المال سال به سال افزوده می‌شود و آنان حقوق ناچیزی از خزانه اسلامی دریافت می‌دارند. این جا بود که ابوذر گفت کسانی که از خزانه عمومی مسلمانان حقوق می‌گیرند اولاً: باید در مقابل این دریافت خدمتی به نفع مسلمانان انجام دهند، ثانیاً: فقط حق دارند به میزان استحقاق (هزینه لازم) برداشت کنند، زیرا این سرمایه را از راه کوشش شخصی به دست نیاورده‌اند، پول دولتی است که به همه مسلمانان تعلق دارد.

چنانکه خوانده‌اید رای ابوذر را بیشتر صحابه نپذیرفتند (چون خود آنان در آن مالها ذی نفع بودند). خلیفه موافق این دسته بود و تا امروز هم این رای مورد اختلاف فقهای دو فرقه است. به خاطر دارم چند سال پیش در مجلسی دوستانه که گروهی از علمای همه مذاهب اسلام حاضر بودند، سخن از عثمان به میان آمد. گفتم (مروان) مشاور او مسبب اصلی فاجعه قتل عثمان بود، چه نگذاشت خلیفه از اندرز خیر خواهانی مانند ابوذر بهره‌مند شود. شیخ دکتر عبدالله گنون عالم معروف مغرب که اکنون در طنجه<sup>(۲)</sup> به سر می‌برد، با این که به من

۱- اینها زمینهایی است که به نیروی نظامی فتح شده و ملک مشاع همه مسلمانان است و به فتوای بعضی مذاهب فقط به جنگجویان تعلق دارد.

۲- بندری است بزرگ در کشور مغرب، نزدیک تنگه جبل الطارق، در کنار اقبانوس اطلس.



محبیتی فراوان داشته و دارد آشفت و گفت عثمان مردی با حیا بود و با ابوذر به ملایمت رفتار نمود. اگر آن هنگام عمر زنده می‌بود، ابوذر را سخت ادب می‌کرد. با ملایمت تذکر دادم که هر دو نظر ایشان درست نیست، چه اولاً: با ابوذر با ملایمت رفتار نشد، ثانیاً اگر عمر زنده می‌بود، (چنانکه خود می‌گفت) زاید مال توانگران را می‌گرفت و به مستمندان می‌داد و در نتیجه جایی برای اعتراض ابوذر و مانند ابوذر نمی‌ماند.

به هر حال این بود ماجرای مناقشه ابوذر با عثمان و دیگر صحابه بر سر مالهای زیادی، و چنانکه دیدیم عموم این مالها مال دولت و متعلق به خزانه اسلامی بود، نه مالی که از راه تجارت و کسب به دست آمده باشد.

در پایان این بحث کوتاه باید نکته‌ای را افزود و آن، اینکه این دگرگونی چرا بدین سرعت در حوزه مسلمانان پدید آمد:

اسلام چون در مکه آغاز شد، دعوتی به پرستش خدای یکتا بود. پیغمبر از بت پرستان قریش و جز قریش خواست خدایان ساخته و پرداخته خود را به دور افکنند و خدای یگانه را پرستند. مردم مکه (جز گروهی مستمند و محروم از حقوق اجتماعی) به کمین وی برخاستند و از پاننشستند تا او را از آن شهر راندند. شهر یثرب ندای توحید را پذیرفت، مردم مدینه (و گروهی از مردم مکه که بدین شهر آمدند) کوشیدند اندک اندک سراسر عربستان را زیر نفوذ اسلام در آورند. مردم نیرومند قریش تا توانستند در مقابل اسلام ایستادند و چون دیدند مقاومت بیهوده است مسلمان شدند. اما مسلمانی بیشتر این مردم به خاطر دنیا بود نه دین: (مردم بنده دنیا بیند، دین را به زبان دارند، چندانکه کار زندگی را بدان سرو سامان دهند.



روزی که امتحان پیش آید دینداران اندک خواهند بود.<sup>(۱)</sup>

پس از پیغمبر آزمایشی بزرگ پیش آمد. آزمایش مال، آیه‌های قرآن چه مکی و چه مدنی، مسلمانان را بیم می‌دهد که مبادا از این آزمایش برنایند. به آنها می‌گوید (مالدار می‌پندارد این مال او را جاویدان می‌سازد، نه چنین است. این آتش افروخته‌ای است که دل را می‌گدازد). ثروتمندان مکه آخرین دسته مسلمانان بودند. متأسفانه زندگانی پیغمبر آن اندازه به درازا نکشید که همه اینان چنانکه باید از تربیت اسلامی بهره‌مند شوند. همین که در نتیجه فتوحها، سیل مال به مدینه سرازیر شد چشمانشان برق زد، ولی شمشیر عمر آن بر قها را فرو خوابانید. عمر کشته شد و پس از او عثمان به خلافت رسید. دوره آزمایش پیش آمد. محدثان اسلامی بحق این دوره را دوره (فتن و محن) یعنی دوره آزمایش نامیده‌اند: آزمایش دوستی دنیا، آزمایش دلبستگی به مال، آزمایش حمایت از خویشاوندان در مقابل حمایت از حقیقت. متأسفانه گروهی بسیار از مسلمانان در این آزمایش ماندند. مانمی خواهیم در اسلام آنان سخن بگوئیم، آنها قرن‌هاست نزد خدای خود رفته‌اند و از پاداش و یا کیفر آنچه کردند، برخوردار و یا گرفتارند. آنها به گمان خود کاری بر خلاف دین نکردند، اما کوشیدند تادین را با هوا و آرزوی خود تطبیق کنند، آیا این درجه حق اجتهاد داشتند یا نه؟ و آیا در این اجتهاد به صواب رفته بودند یا به خطا؟ کار آنان باید با میزان راست مسلمانی سنجیده شود. قرآن می‌گوید: (لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه)،<sup>(۲)</sup> کردار پیغمبران میزان عدل است - اما اینان باب تاویل را گشودند.

مسلمانان در روزهای نخست چشم طمع آنان به مال مسلمانان، مانند روزهای واپسین فراخ نبود. لیکن همین که در مساله‌ای در تاویل گشوده شد، آن تاویل به تفسیر دیگر می‌کشد و همچنین تا روزی که میان آنان و دین فرسنگها فاصله افتد، اما باز هم می‌پندارند به راه دین می‌روند. دوره این آزمایش پس از پیغمبر آغاز شد، اما شمار آنان که از سال سی‌ام تا شصتم از عهده برنیامدند بسیار فراوانتر از شمار کسانی است که از سال یازدهم تا سی‌ام آزمایش شدند. هر اندازه رقم در آمد خزانه بالا رفت، چشم طمع اینان گشاده‌تر شد و هر چه به مال بیشتر نزدیک شدند، از سیرت پیغمبر بیشتر به دور افتادند. تا شد آنچه شد.

زامداری در اسلام به حکومت استبدادی موروثی مبدل گشت: عدالت و مساوات که دو ستون این دین است، نابود شد. سرانجام آزمایش نهایی پدید آمد. اما این آزمایش مخصوص مهاجر و انصار نبود، بلکه همه شهرهای حجاز و عراق در آن شرکت کردند. نتیجه آزمایش چه بود؟ آنچه قهرمان آزمایش گفت:

(هنگامی که آزمایش پیش آید، دینداران اندک خواهند بود).





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی